

استعمارستیزی در اشعار طاهره صفّارزاده و معروف عبدالحمید

دکتر اعظم شمس‌الدینی فرد

استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه ولی‌عصر (عج) رفسنجان

دکتر آرزو پوریزدانپناه کرمانی

دکتری ادبیات تطبیقی

چکیده

ایران و مصر در میان کشورهای جهان با توجه به پیشینه فراوان در مبارزه با امپریالیسم، بسیار قابل اعتنا هستند و شاعران پارسی و تازی فراوانی را در خود پرورانده‌اند که دغدغه آب و خاک و استقلال میهن، لحظه‌ای آنان را از این مسئولیت سست‌ر غافل نساخته‌است. در این میان دو شاعر ایرانی و مصری تبار یعنی «طاهره صفّارزاده» و «معروف عبدالحمید» نظر به سابقه درخشان در مبارزه با استعمار و فراوانی ادبیات پایداری در آثارشان از اهمیت بیشتری برخوردارند و همین امر مؤلفان را بر آن داشت تا با رویکردی توصیفی - تحلیلی و بر اساس مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی، استعمارستیزی را در آثار این دو شاعر جستجو، و با یکدیگر مقایسه کنند. این پژوهش حاکی است که هر دو شاعر با نگاهی استعمار ستیز بخوبی امپریالیسم را معرفی نموده و از جنایتهای آن در وطن خود پرده برداشته‌اند با این تفاوت که معروف در معرفی استعمار و اوضاع نابسامان جامعه خود، غالباً به گذشته روی آورده و آن را به دوران صدر اسلام تشبیه کرده است و از نمادهای تاریخی صدر اسلام بهره می‌برد؛ اما صفّارزاده از نمادهای تاریخی ایرانی بیشتر بهره برده است و از زاویه‌ای جهانشمول به این واقعیت می‌نگرد. بنابراین، دیدگاه صفّارزاده نسبت به استعمار، فراملی است و بیشتر، کشورهای امریکایی و اروپایی را شامل می‌شود.

کلیدواژه‌ها: شعر طاهره صفّارزاده، شعر معروف عبدالحمید، شعر معاصر فارسی و عربی، ادبیات تطبیقی ایران و عرب.

۱. مقدمه

استعمار واژه‌ای عربی و در لغت به معنای «طلب عمران» و «آبادکردن» است؛ ولی امروزه استعمار به معنای نفوذ و دخالت کشورهای زورمند در کشورهای ناتوان به بهانه آبادی و سازندگی است (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه). بنابراین استعمار از لحاظ سیاسی به معنای حاکمیت گروهی از قدرتهای خارجی بر مردم یا بر سرزمین دیگر است. مارکسیست‌ها به جای کلمه استعمار از کلمه مشابهی تحت عنوان «امپریالیسم» استفاده می‌کنند. امپریالیسم در لغت از ریشه امپراتوری مشتق شده است؛ یعنی تشکیل امپراتوری دادن و در معنای وسیع، هر نوع گسترش و توسعه ارضی و سلطه قوی بر ضعیف را در برمی‌گیرد و در اصطلاح به حکومتی اطلاق می‌شود که در آن حاکمی نیرومند بر بسیاری از سرزمینهای دور و نزدیک حکومت داشته باشد (همانند امپراتوریها)؛ ولی بعدها به هرگونه حاکمیت مستقیم و غیرمستقیم کشورهای قدرتمند و کشورهای دیگر عنوان امپریالیسم داده شد (آشوری، ۱۳۸۷: ۱۵). امپریالیسم در واقع مفهوم جدیدتری را نیز شامل می‌شود که همان توسعه‌طلبی کشورهای اروپایی در دیگر نقاط جهان در پانصد سال اخیر است. این نوع گسترش و توسعه به زایش و بلوغ سرمایه‌داری نسبت داده می‌شود (ولفگانگ، ۱۳۷۶: ۱۲ - ۷)؛ به این معنا امپریالیسم گسترش قدرت سیاسی مستقیم دولت یا جامعه‌ای خاص بر جوامع دیگر و استقرار مدیریت استعماری در این جوامع است (دانشیان، ۱۳۶۱: ۳۳). برخی از صاحب‌نظران معتقدند که استعمار به دوران باستان برمی‌گردد و اقدامات حکومت‌های باستانی نظیر فینیقیه و یونانی‌ها و سرانجام رومی‌ها در ایجاد پایگاه‌هایی خارج از سرزمین خود به منظور استفاده از آنها برای تجارت یا جنگ یا گسترش فرهنگ خود را نوعی استعمار می‌دانند (کازدان، ۱۳۵۳: ۴۹)؛ اما تاریخ واقعی استعمار به مفهوم جدید آن از قرون شانزدهم و هفدهم آغاز می‌شود. پدیده استعمار از آغاز پیدایش تاکنون مراحل گوناگونی را طی کرده و در هر مرحله به شیوه‌های متفاوتی به حیات خود ادامه داده است.

«استعمار نو» نیز جدیدترین نوع استعمار است که به آن استعمار پنهان اطلاق می‌شود» (آشوری، ۱۳۸۷: ۱۷ تا ۱۹). استعمار در عصر خود پدیده‌ای چنان فراگیر بود که تا پایان قرن نوزدهم میلادی تقریباً تمامی کشورهای جهان سوم نامیده می‌شوند و در قاره‌های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین قرار دارند، تحت سلطه

مستقیم یا غیر مستقیم کشورهای استعمارگر غربی درآمده بودند. بسیاری از این کشورها امروزه موجودیت سیاسی مستقلی دارند. تا پایان این قرن، فقط تعداد معدودی از کشورهای جهان سوم به طور مستقیم ضمیمه امپراتوریهای استعماری نشدند که معمولاً از ایران، ترکیه (عثمانی سابق)، چین، ژاپن، تایلند، حبشه و افغانستان نام برده می‌شود؛ اما این کشورها نیز به صورت‌های دیگری عرصه حضور و نفوذ استعمارگران غربی بودند (ساعی، ۱۳۸۰: ۴۵). دوران نفوذ استعمار تا نیمه قرن بیستم نیز ادامه داشت، ولی پس از جنگ جهانی دوم بسیاری از کشورها بتدریج استقلال یافتند و به صورت مستقل اداره شدند. در سده اخیر، هجوم استعمارگران به منابع فرهنگی و مادی ملت‌های ضعیف در همه زمینه‌ها واکنش عمیقی را برانگیخته‌است و بیش از همه شاعران بوده‌اند که وظیفه مقابله با ستم استعمار را برعهده داشته‌اند. البته این وظیفه شاعرانی بوده است که به «هنر متعهد» معتقد بودند. طاهره صفّارزاده و معروف عبدالمجید در شعر معاصر فارسی و عربی این رسالت را برعهده گرفتند و شعر خود را حربه مبارزه با استعمار قرار دادند. مطالعه آثار هر دو شاعر گواه این است که ادبیات پایداری بخش وسیعی از اشعار این دو را به خود اختصاص داده است و زندگی‌نامه هر دو شاعر بخوبی کارنامه درخشان آنها را در ستیز با استعمار نمایان می‌سازد. از این رو مطالعه اشعار ضداستعماری این دو شاعر گران‌قدر خالی از لطف نیست.

پرسش‌های اصلی پژوهش

در زمینه استعمارستیزی در اشعار طاهره صفّارزاده و معروف عبدالمجید سؤالات ذیل مطرح می‌شود:

۱. برجسته‌ترین عوامل استعمارستیزی در شعر این دو شاعر کدام است؟

۲. نگاه هر دو شاعر به این عوامل چگونه است؟

۳. شدت و ضعف این عوامل در شعر دو شاعر چگونه نمود می‌یابد؟

روش پژوهش

این گفتار در زمره پژوهش‌های کمی قرار می‌گیرد. اطلاعات به روش کتابخانه‌ای و سندکاوی و همچنین با استفاده از مقالات و نشریات، جمع‌آوری شده؛ سپس به روش فیشبرداری، مطالب از درون این منابع به شکل استقرای تام استخراج، و در نهایت با

توجه به چارچوب پژوهش، به دسته‌بندی آنها پرداخته شده است. در این پژوهش متن به عنوان واحد تحلیل مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین با توجه به نمادین بودن اشعار دو شاعر، ملاک، جمله و بند است و بنابراین واحد فحوای عنوان واحد تحلیل متن در نظر گرفته شده است. اساس این پژوهش مکتب امریکایی است. مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی فلسفه و نظریه جدیدی در مطالعات ادبی به شمار می‌آید؛ یعنی اینکه ادبیات پدیده‌ای کلی و جهانی است و ادبیات ملتها و قومیت‌های گوناگون اجزای آن پدیده است و این اجزا در زمینه کلیت خود یعنی جهانی بودن از وحدتی انداموار و انسجامی واحد بهره‌مند است. در مکتب امریکایی برخلاف مکتب فرانسوی باید دو شرط تفاوت زبان و ضرورت ارتباط تاریخی را نفی کرد. چون در مکتب امریکایی پژوهشگر ادبیات تطبیقی به دنبال ارتباط تاریخی نیست بلکه تاریخ فقط تکیه‌گاه اوست نه چیزی بیشتر. در این دیدگاه پژوهشگر برای روشن شدن موضوع از مستندات تاریخی مدد می‌گیرد (محسنی‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۳۹). در این مکتب صرف وجود تشابه بین دو ادب یا بین دو ادیب شرط کافی برای بررسی تطبیقی به‌شمار می‌آید (خضری، ۱۳۹۲: ۳۵۰؛ پروینی، ۱۳۹۱: ۶۶). براساس همین مکتب دو شاعر ایرانی و عرب‌تبار، که با یکدیگر ارتباط تاریخی ندارند؛ اما عملکرد یکسانی در زمینه استعمار ستیزی در شعر خود داشته‌اند، مورد پژوهش قرار گرفته‌اند و اشعار آنها به‌منظور تطبیق و مقایسه انتخاب شده است.

پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر مطالعات متعددی در مورد استعمارستیزی به عنوان پدیده‌ای اجتماعی و نمود آن در ادبیات ملتها انجام شده است. استعمارستیزی به عنوان یکی از رویکردهای اجتماعی شعر معاصر توجه بسیاری از پژوهندگان این عرصه را به خود جلب کرده است. منصوره زرکوب (۱۳۸۱) بازتاب استعمارستیزی را در شعر معاصر عرب بین دو جنگ جهانی مورد بحث و بررسی قرار داده است. وی با سیری در اشعار این دوره اعتراض به بیگانگان، هشدار در برابر نیرنگ استعمارگران و محکوم کردن پیمانها و معاهدات فرمایشی را سه رکن اساسی موضوع استعمارستیزی در شعر معاصر می‌داند. بصیری و نورمحمدی (۱۳۹۰) با رویکردی تطبیقی به بررسی استعمارستیزی در اشعار ملک الشعرای بهار و جمیل صدقی الزهاوی پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که گرچه

ناپایداری و تزلزل در اندیشه هر دو شاعر به چشم می‌خورد، هر دو بعد از آگاهی از نقشه‌های شوم استعمار، موضع خود را در مقابل آن تغییر می‌دهند. رمضان رضایی (۱۳۹۲) بازتاب استعمارستیزی در اشعار ملک الشعرای بهار و احمد صافی نجفی را بررسی کرده است. از نظر وی هر دو شاعر حس وطن‌دوستی، آزادیخواهی، مبارزه با نفوذ بیگانگان در کشورشان را موضوعات محوری قرار داده‌اند؛ اما اشعار ضد استعماری بهار در مقایسه با احمد صافی از استحکام الفاظ و مضامین عالیتری برخوردار است.

طاهره صفّارزاده در ادبیات فارسی توجّه مخاطبان بسیاری را در مورد نقد آثار به خود جلب کرده است. در حیطه ادبیات پایداری نیز مقالاتی در زمینه شعر این بانوی شاعر نگاشته شده‌است. مدرّسی (۱۳۹۲) در مقاله جلوه‌های مقاومت و پایداری در اشعار طاهره صفّارزاده بر این باور است که صفّارزاده در حوزه انقلاب اسلامی و در حیطه ادبیات مقاومت دینی و آیینی اشعار فراوانی سروده است؛ اما اشعار وی در حوزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس از فراوانی بیشتری برخوردار است. احمدرضا ساعدی و دیگران (۱۳۹۳) در مقاله تحلیل تطبیقی درونمایه‌های مقاومت در اشعار طاهره صفّارزاده و زینب عبدالسلام عبدالهادی حبش با رویکردی تطبیقی و بر اساس مدرسه امریکایی، شعر این دو شاعر مقاومت را مورد بررسی قرار داده و در نهایت مبارزه با دشمن متجاوز و دفع ظلم و ستم دشمن را از عوامل بروز عناصر مقاومت در شعر این دو شاعر دانسته و شهید، مبارزه، رهبری مبارزه و دشمن را از مهمترین درونمایه‌های اشعار این دو شاعر قلمداد کرده‌اند.

شعر معروف عبدالمجید بیشتر از ناحیه دینی مورد توجه قرار گرفته و مقالاتی در این زمینه نگاشته شده است؛ از جمله اعظم شمس الدینی و دیگران (۱۳۹۲) در مقاله ای با نام بررسی و تحلیل درونمایه‌های شیعی در اشعار معروف عبدالمجید، ارادت به ائمه (ع)، ولایتمداری و اظهار تشیع را سردهسته درونمایه‌های شیعی در اشعار معروف دانسته‌اند. مهین حاجی زاده و دیگران (۱۳۹۳) در مقاله بررسی مدح علوی در دیوان بلون الغار بلون الغدیر اثر معروف عبدالمجید به این نتیجه رسیده‌اند که زبان شاعر در مقام مدح زبانی رثا و صریح و از ابهام و پیچیدگی به دور است. اما تاکنون درباره استعمارستیزی در اشعار صفّارزاده و معروف عبدالمجید پژوهشی صورت نگرفته است

و همین امر مؤلفان را به بررسی این امر وا داشت. نوع زندگی مشابه هر دو شاعر در تشابه افکار استعمارستیزانه این دو تأثیر زیادی دارد؛ زیرا هر دو شاعر بخش زیادی از عمر خود را در خارج از وطن سپری کرده و از طرفی هر دو شاهد تسلط استعمار بر سرزمین خود بوده و طعم تلخ استعمار را چشیده‌اند.

۲. نگاهی گذرا به زندگی دو شاعر

طاهره صفّارزاده، شاعر، نویسنده، محقق و مترجم متعهد در سال ۱۳۱۵ در سیرجان در خانواده‌ای متوسط با پیشینه‌ای از مردان و زنانی با نگرش و رفتاری عرفانی و روحیه ای ستم ستیز به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات دانشگاهی به خارج از ایران رفت و ضمن تحصیل در حوزه‌های نقد ادبی و نقد علمی موفق به کسب درجه (MFA) شد. پس از بازگشت به ایران همزمان با شاعری به تدریس در دانشگاه و ترجمه آثار مختلف مشغول شد. در سال ۲۰۰۶ از سوی سازمان نویسندگان آفریقا و آسیا به عنوان شاعر مبارز و زن نخبه و دانشمند مسلمان برگزیده شد (زرقانی، ۱۳۸۳: ۶۶۹). او سرانجام در چهارم آبان ۱۳۸۷ در بیمارستان ایرانمهر دیده از جهان فرو بست. در حوزه تألیف و ترجمه علاوه بر مقالات و مصاحبه‌های علمی، ادبی، دینی و اجتماعی از صفّارزاده یک مجموعه داستان و دوازده مجموعه شعر، چهار گزیده اشعار و دوازده اثر ترجمه یا درباره نقد ترجمه منتشر شده است (www.tebyan.net).

معروف عبدالمجید محمد به سال ۱۹۵۲ میلادی در خانواده‌ای شافعی مذهب در استان قلیوبیه مصر به دنیا آمد. تحصیلاتش را در دانشگاه الازهر و در رشته زبان و ادبیات سامی به پایان برد؛ سپس در دانشگاه رم ایتالیا و در رشته کتیبه‌های سامی دانش-آموخته شد؛ پس از آن به تحصیل در رشته آثار باستانی روم و یونان باستان در دانشگاه‌های زوریخ سوئیس و گوتینگ آلمان پرداخت و از این دانشگاه‌ها دانش‌آموخته شد (خزعلی، ۱۳۸۳: ۳۴۲). معروف عبدالمجید، علاوه بر تسلط کامل بر زبان و ادبیات عرب به چند زبان زنده دنیا آشنایی کامل دارد. وی در سال ۱۹۸۴ میلادی و پس از چند سال مطالعه و تحقیق و جست و جو مستبصر شده به مذهب اهل بیت^(ع) گروید و هم اکنون به تدریس در محیط‌های دانشگاهی و فعالیت در رسانه‌های گروهی و از جمله رادیو و تلویزیون برونمرزی مشغول است. علاقه شدید وی به نویسندگی و سرودن شعر سبب شد کتابهای خود را با هزینه شخصی به چاپ برساند؛ رمان «آنا

الحسین بن علی» او با نام «مرگ سرخ» به فارسی ترجمه شده است (haghbaalist.blogfa.com). از جمله آثار این شاعر می توان به رمان «أنا الحسین بن علی» و دفترهای شعری «معلقه علی جدار الأهرام» و «أحجار لمن تهفو لها نفسی» و «ینصبون عندها سقیفه» اشاره کرد (www.yazainab.org).

۳. عوامل استعمارستیزی در شعر معروف عبدالمجید و طاهره صفّارزاده

۳-۱ معرفی استعمار

یکی از جریانهای ادبی دوران معاصر، ادبیات پایداری است. این ادبیات به مبارزه و پایداری در مقابل جریانهای ضد آزادگی و ایستادگی در برابر آنان تشویق می کند و متضمن رهایی، رشد و بالندگی جوامع انسانی است (غالی، ۱۹۷۹: ۱۱). استعمار و مبارزه با آن یکی از موضوعاتی است که در این جریان مطرح می شود. شاعرانی که کشور آنها به نوعی طی تاریخ با پدیده استعمار روبه رو بوده است، به این مسئله بیشتر توجه کرده، و آن را یکی از موضوعات محوری شعر خود ساخته اند. طاهره صفّارزاده و معروف عبدالمجید، دو شاعر مبارز ایران و مصر از این دسته اند؛ چراکه موقعیت راهبردی ایران باعث روی آوردن کشورهای چون بریتانیا و روسیه به آن شد. فیلیپ خوری در این باره می نویسد:

اروپاییها در قرن شانزدهم با ایران آشنا شدند و تماسها اغلب تجاری بود؛ اما در قرن نوزدهم، ضرورتی نیز که اروپای غربی برای گسترش سیاسی و اقتصادی حس می کرد، عامل مؤثری شد و جنبه های رقابت آمیز کسب کرد. اول بریتانیا وارد معرکه شد؛ بریتانیا اصولاً کشور بیطرفی بود که به دلیل متصرفات هندی خویش به ایران علاقه داشت (خوری، ۱۳۸۲: ۴۱۷ و ۴۱۸).

قرن نوزدهم، ایران شاهد رقابت دولتهای استعمارگر، بریتانیا و روسیه در خاک خود بود. در این دوران استعمار وارد ایران شد و فعالیت خود را شروع کرد. در زمان قاجار، امتیازات متعددی از سوی شاهان قاجار به دولتهای استعماری داده، و قراردادهای اقتصادی زیادی با دول اروپایی بسته شد که همه آنها در جهت غارت ثروتهای ملی بود؛ از جمله عهدنامه گلستان ایران و روسیه (۱۸۱۳)، عهدنامه ترکمانچای ایران و روسیه (۱۸۲۸)، معاهده پاریس ایران و انگلیس (۱۸۵۶)، پیمان آخال ایران و روسیه (۱۸۸۱)، قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، قرارداد ایران و شوروی (۱۹۲۱)؛ همچنین امتیاز رویترا،

قرارداد دارسی، امتیاز خوشناریا، امتیاز کشتیرانی در رود کارون، تاسیس بانک شاهی، استخراج معادن، امتیاز راه آهن جلفا به تبریز، امتیاز انحصار توتون و تنباکوی ایران، قرارداد لاتاری، امتیاز بانک آلمانی، امتیاز بانک استقراضی و امتیاز حفر شوش، امتیاز معادن نفت قصر شیرین از جمله امتیازاتی بود که اتباع و شرکتهای خارجی از ایران گرفتند و در ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس قراردادی تحت عنوان سن پترزبورگ درباره ایران بستند (ملک زاده، ۱۳۸۳: ۱۱۴).

آنچنانکه تاریخ مصر نشان می‌دهد، این سرزمین در پایداری و مقاومت در برابر استعمار، تاریخچه‌ای کهن و دیرینه دارد و در دوران معاصر و پس از نفوذ استعمارگرانی چون فرانسه در سال ۱۷۹۸ و به دنبال آن انگلستان (ری عنایت، ۱۳۷۶: ۱۴) این مقاومت برجسته شده‌است. در سال ۱۹۵۲ افسران جوان مصر به ریاست «محمد نجیب» و «جمال عبدالناصر» انقلابی را رهبری کردند که به سرنگونی پادشاهی مصر و سودان انجامید. پس از مرگ وی «سپهد محمد انور السادات» به عنوان سومین رئیس جمهوری مصر انتخاب شد که پیمان ننگین کمپ‌دیوید را در کارنامه دارد. وی در ۶ اکتبر ۱۹۸۱ (مهر ۱۳۶۰) به دست «خالد اسل‌مبولی» ترور شد و به قتل رسید. بعد از سادات «محمد حسنی سید مبارک»، که افسر نیروی هوایی مصر و معاون سادات بود به ریاست جمهوری رسید. وی طبق قانون سال ۱۹۷۱ مصر، کنترل کامل کشور را بر عهده گرفت و تا قبل از قیام مردم در قامت دیکتاتوری تمام‌عیار از قدرتمندترین حاکمان منطقه به شمار می‌رفت. خودکامگی و وابستگی حکومت مبارک و نیز احساس حقارت مردم به دلیل وابستگی این کشور به امریکا و اسرائیل به اعتراضات خیابانی مردم - معروف به «انقلاب ۲۵ ژانویه» - منجر، و دیکتاتور مصر پس از سی سال حکومت در ۲۲ بهمن ۱۳۸۹ (۱۱ فوریه ۲۰۱۱) سرنگون شد و حکومت در دست ارتش قرار گرفت. نگاهی کوتاه و اجمالی به تاریخ معاصر مصر این گفته را تأکید می‌کند که این سرزمین همواره طعم تلخ استبداد داخلی و خارجی را چشید و با آن دست و پنجه نرم کرده و همین امر از مردمانش افرادی انقلابی و مقاوم در برابر انواع استعمار، ساخته‌است. معروف نیز دست پرورده و تربیت یافته همین آب و خاک است. از همان آغاز کودکی، نزاع قدرت‌طلبان و توسعه‌طلبان را بر سر میهن خود بخوبی احساس کرد. او که می‌دید کشورش در میان زورگویان و افزون خواهان استعماری دست به دست می‌شود و هر

کدام به نوبت مهره‌های خود را بر صفحه شطرنج می‌نشانند، هیچ‌گاه از اعتراض و مقاومت دست نکشید و هربار شورانگیزتر و حماسی‌تر از قبل با قلم و بیان شیوای خود نقشه ستمگران را برملا می‌ساخت و پرده از خیانتها و دست درازیهای آنان برمی‌داشت. او در اشعار خود بیان می‌کند قدرتهای استعماری کشورهای که دچار تفرقه هستند را بستر مناسبی برای حضور خود می‌دانند؛ از اینرو این قدرتها صلح را شعار و دستاویزی برای سیطره و غلبه بر این کشورها و مردم آنها قرار می‌دهند. او از قدرتهای استعماری با عنوان «فرعونیان» و «هامانیان» یاد می‌کند که به برهه زمانی خاصی محدود نیست و همیشه و در همه زمانها می‌توانند حضور داشته‌باشند:

وَيَرْفَعُونَ شِعَارَ السَّلْمِ مَعْدِرَةً / لَأُمَّةٍ فَرَّقُوا أَبْنَاءَهَا شِيعًا / قُلْ إِنَّ فِرْعَوْنَ بَاقٍ فِي مَعَابِدِهَا / وَإِنَّ هَامَانَ فِي أَهْرَامِهَا قَبْعًا / رَمَزَانَ حَيَّانَ لِلطَّاعُونَ مَا قَتْنَا / يَسْتَعْبِدَانِ بَنِي الْإِنْسَانِ مَا وَسِعَا (عبدالمجید، ۱۴۲۰: ۱۲۴) شعار صلح را بهانه و دستاویزی برای ملت‌هایی قرار می‌دهند که در میانشان تفرقه ایجاد کردند. به آنان بگو فرعون همچنان در معابد آنان باقی است و هامان در کنج اهرامش نشسته‌است؛ دو نماد زنده طاغوت که تا توان دارند انسانها را به بندگی می‌گیرند».

شاعر با این توصیف نشان می‌دهد بخوبی استعمار را شناخته و به چهره واقعی آن پی برده‌است. از نگاه او استعمار به زمان خاصی منحصر نیست، بلکه هرجا مردم از خود ضعف نشان دهند، رد پای آن را می‌توان یافت. استفاده از نماد فرعون و هامان به مخاطب در درک ملموس‌تر چهره استعمار یاری می‌رساند. صفارزاده نیز از اولین شاعران ایرانی است که مضامین ضد استعماری و ضد امپریالیستی را در شعرهایش به طور مستقیم و بی‌پروا مطرح کرده‌است. وی در یکی از مصاحبه‌هایش در پاسخ به این سؤال، که او شعر ضد استعماری را باب کرده‌است، این‌گونه بیان می‌کند:

از لحاظ کاربرد اشارات مشخص، این پرده دری از طریق من در شعر آمد و این جرم بزرگی بود. در ادبیات و هنر آن دوران، فقط شاه هدف ملامت قرار می‌گرفت؛ آن هم با اشاره و استعاره در شعر مقاومت که این‌طور بود. کسی به نقش استعمار نپرداخته بود در حالی که حکام داخلی فرمانبردارانی بیش نیستند. کتاب «طنین در دلنا» آغازگر این افشاگری است درباره نقش امپریالیزم بین الملل و البته ماجراهایی را به دنبال داشت... (صفارزاده، ۱۳۶۶: ۷۷ - ۷۸).

گرایش طاهره صفّارزاده به این موضوع تا حدّ زیادی نتیجه تحصیل و زندگی در غرب است. بویژه راهیابی او به محافل شاعران و نویسندگان آزاد اندیش، پرده‌های بسیاری را از مقابل نگاه کاوشگر او کنار می‌زد؛ چنانکه خود می‌گوید:

البته باید اعتراف کنم آن زمان نسبت به شبکه‌های جاسوسی بین‌المللی و غولی به نام امپریالیزم آگاهی چندانی نداشتیم... آن وقتها فقط شاه را عامل همه بدبختی‌ها می‌دانستیم و راستش در امریکا بود که در اثر مراوده و گفتگو با برخی روشنفکران متعهد، خصوصاً شاعران و نویسندگان امریکای لاتین نقش امپریالیزم را آن‌طور که باید شناختم ... و با خود عهد کردم که مبارزه با استعمار را سرلوحه زندگیم قرار دهم» (همان: ۷۷).

وی بارها یادآور می‌شود که «جهان، اجیر جهانخوران است» (همان: ۱۰) و به مخاطب شعر خود نهیب می‌زند که «ای زخمی زمانه / یغماگران / به نقشه ملک تو خیره‌اند» (همان، الف، ۱۳۸۶: ۱۶۸).

او از دولتهای استعمارگر و سلطه‌جو به «سفایان» تعبیر می‌کند: سفایان تمام جهان را گرفته‌اند (صفّارزاده، الف، ۱۳۸۶: ۱۴۵).

شاعر اعتقاد دارد آبادانی تنها شعار استعمار است و به دنبال آن ویرانی و تباهی است که دامنگیر ملت‌ها می‌شود. او نیز چون معروف عبدالمجید، تعبیر «فرعونیان» را برای معرفی استعمار به کار می‌برد:

ملک از جمیع جهات آباد است / آباد از تمدن فرعونیان / آباد از تمدن دگران / فانتوم / نئون / پلیس / پلاسکو / ... رواج صنعت و ماشین و حرف / ماشین وسوسه و تعریف / ماشین تخطئه و تحریف / ماشین شستن پاکی‌ها / ماشین پخش پلیدیها (همان، الف، ۱۳۸۶: ۱۹).

استفاده از نمادهای مشابه، نشان‌دهنده دغدغه‌های مشابه دو شاعری است که طعم تلخ استعمار را چشیده‌اند و سعی در افشاگری دارند؛ استعماری که برای عمارت و آبادانی آمده، اما جز ویرانی، پلیدی و سرافکنندگی حاصلی برای ملت‌ها نداشته‌است. صفّارزاده برای نشان‌دادن عاقبت شوم پیروی از استعمار از زبان طعنه و توبیخ استفاده می‌کند. او در شعری در رثای یکی از پیشتاازان استقلال طلب ایرلندی، دولتهای استعمارگر را چنین معرفی می‌کند:

و او که می‌دانست / که اتحاد شیاطین / جداگر نهانی ملت‌هاست / نگوونگر نظام هویتهاست / و پشتوانه این اتحاد / بانگ نفاق و تزویر است / که در تمام کوچه و پس

کوچه‌ها/ چندین هزار شعبه گشوده‌است / مقصود سیری شکم بانکیان / قحطی /
گرسنگی و آفت را / به کشتزارهای شمالی آورده‌است / و این جنوب و شمال هم /
در واژه‌سازی سلطه‌گران / الفاظ ویژه جغرافیای تزویرند... (همان، ب، ۱۳۸۴: ۲۵ و ۲۶).

صفّارزاده در معرفی چهره استعمار حساسیت بیشتری به خرج می‌دهد. او نیز گرچه «فرعون» را نماد استعمار می‌داند به این تعبیر راضی نمی‌شود و از استعمار به شیطان تعبیر می‌کند که با وسوسه‌های پنهانی اتحاد ملت‌ها را از بین می‌برد و دستاویزش نفاق و تزویر است. دوران حضور این بانوی شاعر در امریکا سبب شد وی به گونه‌ای دقیق، اصل اساسی استعمار نوین را به تصویر بکشد؛ اصلی که تحت عنوان کمک‌های به اصطلاح عمران و آبادی و دیگر کمک‌های مالی دولتهای استعمارگر بر ملت‌های مستضعف جهان سوم تحمیل می‌شود که در حقیقت نه برای عمران و آبادی بلکه برای احداث جاده‌های استعمار و به منظور استثمار و بهره برداری است و بس:

این کشته اهل نازی آباد است / آن کشته اهل دولت آباد / حلبی آباد / و این آبادی از قماش همان آبادی است / که از دروغ واژه عمر می‌آید / و با وساطت باب استفعال / به تخریب / به چپاول / به استعمار می‌رسد (همان: ۵۰)؛ در جای دیگر می‌گوید: مرام سلطه / مریض است / و سلطه / این مرض مزمن / مرض تاریخی / ارث پلید اماره است / و درمان و مرگ ندارد / و این مرض موذی / آنگونه زشت و کریه است / که مرگ هم گریزان است از او (همان: ۴۵).

معروف استعمارگران را عامل اصلی همه تباهیها و خرابیها و از بین رفتن آزادی و آرامش و امنیت در جامعه می‌داند:

قَدْ كَانَ لِي عَشٌّ، وَكُنْتُ الْبُلْبُلَ الْحَرَّ الْطَلِيْقَ / فَآتَى الْمَعُوْلُ مَعَ الْمَطَامِعِ وَالْمَقَامِعِ وَ
الْحَرِيْقِ... شَرَفٌ يُبَاحُ وَأُمَّةٌ تَسْبِي، وَ دَائِرَةٌ تَضِيْقُ / مِلْيَارِ يَوْسُفَ أَرْهَقَتْهُمْ ظَلَمَةُ الْجَبِّ
الْعَمِيْقِ / مِلْيَارِ هَابِيْلَ بِلَا قَبْرِ وَلَا قَلْبَ شَفِيْقِ / قَائِيْلُ يَشْرَبُ فِي جَمَاعِمِهِمْ، وَ أُنَى
يَسْتَفِيْقُ / (عبدالمجید، همان: ۱۰۸) مرأ لانه‌ای بود و بلبلی آزاد و رها بودم؛ ناگهان قوم
مغول با سلاح تطمیع و سرکوب و آتش سر رسیدند... چه شرفهایی که مباح گردید و
چه ملت‌ها که به اسیری برده‌شد و چه سرزمین‌ها که از شدت غصب دشمنان عرصه بر
آنها تنگ شد. ملباردها یوسف در تاریکی چاه عمیق گرفتار آمدند و ملباردها هابیل
بدون قبر و قلبی دلسوز ماندند. قابیل از جمجمه‌شان می‌نوشد اما بهبودی نمی‌یابد.

او در این اشعار از ترفندهای مختلف استعمار در به بند کشیدن مردم یاد می‌کند که فقط به عنف و زور منحصر نیست، بلکه در بعضی موارد از سیاست تطمیع استفاده می‌کند و در بعضی دیگر از سیاست تهدید و قلع و قمع بهره می‌برد. او برای اینکه فریاد مظلومیت مردم سرزمینش را به گوش همگان برساند، یوسف و هابیل را نماد جوانان غیور و مردمان شریف سرزمینش قلمداد می‌کند که در حمله دشمنان مغول صفت بی‌یاور ماندند. صفارزاده نیز آزادی از دست‌رفته توسط استعمار را چنین زیبا به تصویر می‌کشد:

آن سبزه/ که از ضخامت سیمان گذشت/ و قشر سنگی را / در کوچه شبانه بابل/ تا
 منتهای پرده بودن/ شکافت/ آن سبزه زندگانی بود/ آن سبزه زندگانی بود/ و پای
 باطل تو/ پای بویناک/ با کفشهای کور/ آن سبزه را شکست/ آن سبزه/ رویش آزادی/
 آن سبزه/ آزادی بود (صفارزاده، ۱۳۶۵: ۸۹).

نمادهای ملموس در شعر صفارزاده در معرفی چهره استعمار نقشی کلیدی دارد. شاعر با تعبیری زیبا سبزه را نماد زندگی و آزادی مردمی می‌داند که استعمار آن را لگدمال کرد و زندگی و هستی‌اش را از وی گرفت که همان آزادی است.

معروف عبدالمجید نیز شاعری صریح اللهجه و بی‌پروا است. او از اینکه درددل خود را آشکارا به زبان شعر درآورد و آن را چون پتکی بر سر مستکبران بکوبد، ابایی ندارد؛ از همین رو آشکارا از یهود و اسرائیل به فرزندان بوزینگان و مسخ شدگان یاد می‌کند که دوستی و رابطه با آنان قدس و فلسطین را به معدن تباهی و بت پرستی تبدیل می‌کند؛ امری که هدف و خواسته این دو استکبار جهانی است:

وَيَقُولُونَ: تَعَالَوْا نَتَصَالِحْ مَعَ أَوْلَادِ الْقَرْدَةِ! / وَنُطَبِّعُ آيَاتِ الْفُرْقَانِ النَّازِلِ / مَعَ تَوْرَاهِ
 الْمَمْسُوحِينَ خَنَازِيرًا / وَنُصَلِّيْ خَلْفَ (الْحَبْرِ الْأَعْظَمِ) / فِي (الْقُدْسِ) الْمَمْلُوءَةِ بِالْكَهَنَةِ
 وَ الْأَصْنَامِ (عبدالمجید، همان: ۱۷۳) می‌گویند بیایید با بوزینه زادگان صلح کنیم و آیات
 قرآن را به روش تورات مسخ شدگان درآوریم و پشت سر کاهن بزرگ در سرزمین
 قدس که پر است از بتها و کاهنان، نماز بگذاریم.

صفارزاده نیز به تصاحب اراضی فلسطینی توسط اسرائیل اشاره می‌کند و از سربازان مصری می‌گوید که در جنگ با اسرائیل کشته شده‌اند و گوری برای آنها وجود ندارد؛ اما باغستانهای دره نیل در اجاره افراد دیگری است:

برادران ما در سینا می‌میرند/ قبری برای آنان نیست/ باغستانهای دره نیل را/ اجاره داده اند (صفّارزاده، ۱۳۸۶: ۳۴).

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت صفّارزاده و عبدالمجید شاعرانی اجتماعی هستند؛ اما اجتماع آنها به کشور خودشان منحصر و محدود نمی‌شود؛ بلکه آنها نگرشی جهانی دارند. هردو به گونه‌ای طعم تلخ استعمار را چشیده‌اند، اما پس از رهایی از آن ملت‌هایی را که همچنان زیر یوغ این پدیده شوم بودند، فراموش نکرده‌اند با این تفاوت که صفّارزاده به جامعه جهانی نظر دارد و عبدالمجید به جامعه بزرگ عربی. از این رو رکن اصلی و اولویت اولیه شعر خود را پرداختن به استعمار و معرفی آن و مبارزه با آن قرار داده و برای این منظور زبان و بیانی نمادین برگزیده‌اند.

۳-۲ استعمار فرهنگی

هر قدرت استعماری، فرهنگی استعماری هم یدک می‌کشد. کار این فرهنگ تکریم استعمارگر و تحقیر قوم استعمار است. یکی از ارکان فرهنگ استعماری (یا استعمار فرهنگی) القای این تصور باطل بوده است که استعمار شدگان، بی هیچ مقاومتی، بار استعمار را کشیدند و آلت فعلی بیش نبودند (سعید، ۱۳۷۷: ۲۵). صفّارزاده در اشعار ضد استعماری خود این امر را مورد توجه قرار داده است. او تنها دولت‌های استعمارگر را مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهد، بلکه به ملت‌ها نیز نهیب می‌زند و هشدار می‌دهد که آنها زمینه حضور هرچه بیشتر استعمار را در کشور‌هایشان فراهم می‌کنند:

من اهل مذهب پرسشکارانم / اسکندر گرفت / یا تو تقدیم کردی ؟ / خریدار خرید ؟ / یا تو فروختی ؟ (صفّارزاده، ب، ۱۳۸۴: ۹۷) یا در جایی دیگر می‌گوید: و ما با دستمزد خویش کالا فروش دکه بیگانگان شدیم / و خادمین جشن‌های رسمی گانگسترها / و خانه‌مان / انبار اسلحه دشمن بود / ما خواب بودیم / ما بیش از آن به خواب بودیم که مهمه پای دزدان / دزدان داخلی و خارجی / بیدارمان کند (همان، الف، ۱۳۸۴: ۲۸ و ۲۹).

شاعر نشان می‌دهد مبارزه با استعمار فرهنگی به هوشیاری و بیداری نیاز دارد. مردم نباید خود را به خواب غفلت بزنند و نسبت به سرنوشت میهن خویش بی‌اعتنا باشند. او از طرفی با طرح چنین سؤالاتی نشان می‌دهد علاوه بر مردم، شاعران نیز نسبت به

سرنوشت آب و خاک خود، وظیفه‌ای خطیر بر عهده دارند و همین امر است که آنان را متعهد و پایبند می‌سازد.

معروف اسلام را مظهر تمدن می‌داند نه دنیای پرطمطراق؛ اما تو خالی غرب که در دریای شهوت و هوسرانی غرق شده است و به این فرهنگ پوچ خود مباهات می‌ورزد؛ اما افسوس که دنیای غرب نمی‌داند یا نمی‌خواهد بداند که فرهنگ و تمدن از ولایت علی (ع) سرچشمه می‌گیرد:

قُتِلَ الْخِرَاصُونَ / وَ سُحِقَ الْإِعْلَامِيُّونَ / وَ مُحِقَّتْ شَبَكَاتُ الْإِيْتِرْنَتِ (جَمِيعًا..!! فَلَمَّاذَا لَا يَأْتِي خَيْرٌ وَلَا يَنْتَكِ الْيَوْمَ / عَلَيَّ تِلْكَ الصَّفْحَاتِ الْمَحْمُومَةِ..؟ / أَمْ أَنَّ الْعَالَمَ مَهْوُوسٌ بِفَضَائِحِ / رُؤَسَاءِ الْجُمْهُورِيَّةِ؟) (عبدالمجید، همان: ۱۷۱) مرده باد دروغگویان و نابود باد مطبوعات چیان و نیست باد تمام شبکه‌های اینترنتی. چرا خبر ولایت در چنین روزی در آن صفحات سیاه نیست؟ یا شاید دنیا مبهوت و شیفته رسواییهای رؤسای جمهور است؟

یکی از راه‌های استعمار برای بهره‌کشی مادی و معنوی کشورهای ضعیف، استعمار و تهاجم فرهنگی است. دولتهای استعمارگر تنها به ثروت و اموال ملی هر کشور بسنده نمی‌کنند، بلکه فرهنگ، زبان، اندیشه و هویت ملت‌ها را نیز به یغما می‌برند. صفارزاده در این باره می‌گوید:

دیربست / دزدهای معتبر فرهنگی / خانه‌های چوبی را / از افسانه‌های سلتی ربوده‌اند / زبان سلتی را ربوده‌اند / آن‌سان که نفت و فطرت و خرد ما را / در باغهایمان / جان جوانه‌ها را / از اشتیاق رویش خالی کردند... (صفارزاده، الف، ۱۳۸۴: ۲۸).

بنابراین استعمار فرهنگی با شعار احیای فرهنگی و تمدن، ابتدا فرهنگ ملت‌ها را به یغما می‌برد و آنان را از فرهنگ خویش بیگانه می‌سازد؛ سپس ثروت ملت‌ها را به تاراج می‌برد. پس تعبیر «دزد فرهنگی» بهترین تعبیری است که صفارزاده به کار می‌برد. امریکا در فرهنگ استعماری مدینه فاضله معرفی می‌شود به گونه‌ای که «فیلم امریکایی تنها جایی است که محترک به مجازات می‌رسد» (همان، ۱۳۶۵: ۷۱).

اصطلاحاتی مانند «تقلید کورکورانه، غرزدگی و استعمار فکری زیاد استفاده می‌شود. مقصود از این الفاظ این است که ملت‌های ضعیف نباید در برابر کشورهای نیرومند خود باخته شوند؛ زیرا در اثر خودباختگی به وضع موجود و آینده خود فکر نمی‌کنند و به آن توجهی ندارند و همین غفلت و بی‌اعتنایی است که خواسته

استعمارگران است» (زمانی، ۱۳۶۹: ۱۳۲). این غربزدگی باعث شده است حاکمان کشورهای اسلامی، استعمارگرانی چون امریکا را مظهر همه آمال و آرزوهای خود بدانند:

لَمْ يَبْقَ لِحُكَّامِ الْعَرَبِ / سِوَى أَنْ يَدْعُوا أَنْفُسَهُمْ سَامًا / وَ يُسَمُّوا الدُّوَلَ الْعَرَبِيَّةَ
أَمْرِيكًا!!! (عبدالمجید، همان: ۱۷۵) برای حاکمان عرب فقط همین مانده که خود را سامی و دولتهای عربی را امریکا بنامند.

صفارزاده نیز بیان می‌کند حکام و سرسپردگان داخلی خواهان خدمت به ابرقدرتها هستند:

و کوفیان می‌گویند / باید در اختیار ابرقدرتها باشیم / و امت بزرگ علی (ع) / و امت بزرگ حقیقت می‌گوید «نه» (صفارزاده، الف، ۱۳۸۶: ۴۵ تا ۴۹).

این‌گونه باورها و برداشتها ناشی از کوتاه‌فکری صاحبان آنان است که فرهنگ و اعتقادات و داشته‌های خود را هیچ می‌انگارند و دین و فرهنگ اجانب را بهتر می‌دانند (بهی، ۱۳۷۷: ۶۶). این عقیده در اشعار معروف نیز به چشم می‌خورد. از نظر او سرزمینی اهمیت دارد که دین اسلام در آن اقامه شود نه سرزمینی چون امریکا که بویی از اسلام و قرآن نبرده است:

وَكَأَنَّ الرُّوحَ تَنَزَّلَ فِي لَيْلِ الْقَدْرِ / عَلَى أَمْرِيكَا.. / وَكَأَنَّ اللَّهَ اخْتَارَ خَلِيفَتَهُ فِي الدُّنْيَا / مِنْ أَمْرِيكَا.. / وَكَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ تَنَبَّأَ فِي غَارِ حِرَاءٍ آخِرَ فِي أَمْرِيكَا.. (عبدالمجید، همان: ۱۷۴)
گویا روح در شب قدر فقط به امریکا نازل می‌شود و گویا خداوند جانشینش را در دنیا از امریکا بر می‌گزیند و گویا رسول خدا (ص) در غار حرایی دیگر در امریکا به پیامبری مبعوث شد.

نقشه‌های عمیق استعمارگران در ممالک اسلامی به تزلزل عقاید، بی‌بندوباری، بی‌عفتی و صدها مفاسد دیگر منتهی می‌شود و پس از اینکه به مقاصد بالا رسیدند، یعنی عقاید ملت‌های ممالک اسلامی را متزلزل ساختند و بی‌عفتی به اوج خود رسید و در نتیجه بسیاری از احکام الهی عملاً کنار گذاشته شد، اجرای برنامه جدیدی را برای ربودن سرمایه‌های معنوی ممالک اسلامی آغاز می‌کنند و آن نقشه جدید عبارت است از اتحاد ادیان و مذاهب یا به تعبیر دیگر آزادی ادیان» (زمانی، ۱۳۶۹: ۵).

صفارزاده در یکی از مصاحبه‌های خود به این امر اشاره می‌کند:

اما حرف من در مورد عدم شیفتگی به قدرتهای مادی و صوری که در بسیاری شعرهایم نیز آن را مرکز توجه قرار داده‌ام، این است که خیانت فرد به جامعه از

طریق جاذبه‌ای صورت می‌گیرد که قدرتهای سلطه‌گر در برابر نفس ضعیف او به نمایش می‌گذارند. البته این فرد مورد نظر یک تحصیل کرده و یا اصطلاحاً یک روشنفکر است. در دنیای معاصر کارشناسان استعمار همواره در کمین خریداری این ضعیف‌ها و ضعف‌ها هستند تا از طریق نفوذ فرهنگی و یا خیانت سیاسی آنها، ورشکستگی استقلال یک ملت را بتدریج و برای زمان لازم تدارک ببینند» (صفارزاده، ۱۳۶۶: ۶۴).

این بحث مهم از نگاه تیزبین و ذهن سرشار معروف عبدالمجید نیز دور نمانده است. او که دغدغه دین و مذهب از او شاعری متعهد ساخته و نبوغ و استعداد خود را در راه حمایت از دین اسلام به کار گرفته است، چنین داد سخن سر می‌دهد:

و يَقُولُونَ: تَعَالَوْا نَتَحَاوَرْ فِي الْأَدْيَانِ!! / أَنَحَاوَرُ قَتَلْتَنَا.. / وَالْوَّاحِدُ مِنْهُمْ يَتَقَلَّدُ سَيْفًا / لَا حَرْفًا..؟! (عبدالمجید، همان: ۱۷۳) و می‌گویند بیایید در مورد ادیان و مذاهب گفتگو کنیم. آیا با دشمنان و قاتلانمان به گفتگو بنشینیم در حالی که یکی از آنان به جای گفتگو، شمشیری حمایل کرده است؟

به نظر شاعر گفتگوی ادیان، که به اتحاد و آزادی ادیان منجر می‌شود، نقشه دیگر استعمار برای سرکوبی ملت‌های ضعیف است. شاعر در این اشعار به دوگانگی و تضاد در حرف و عمل استعمار اشاره می‌کند و همین امر را دلیل نامشروع دانستن آنها قلمداد می‌کند و تضاد هم از این باب است که با سخنهای زیبا ملت‌ها را فریب می‌دهند اما لبه تیز شمشیرشان از زیر لباسشان پیداست؛ از همین رو شاعر واژه «قَتَلَهُ» را به کار می‌برد. بنابراین در برابر تهاجم امپریالیسم، که با مارک «امپریالیسم فرهنگی» بروز می‌کند، باید با سلاح دین، ایمان و عقیده، وارد میدان شد.

ملت‌ها برای عظمت خود و بیرون آمدن از زیر یوغ استعمار، قبل از هر چیز به عقیده - ای محتاج هستند که نشاطشان را برافروزد و در مقابل حوادث روزگار، خویش را حفظ نمایند...؛ زیرا محال است که ملتی بدون داشتن ایمان بتواند به هدفهای خود برسد (غزالی، ۱۹۹۱: ۱۳۴).

هنگامی که سخن از استعمار به میان می‌آید، همه ذهن‌ها به چپاول و غارت اموال و میراث ملی کشور معطوف می‌شود. امری که استعمارگران در گذشته با اعمال قدرت براحتی به آن دست می‌یافتند. در دوره معاصر استعمار شکل دیگری به خود گرفت و برای رسیدن به مقصد و هدف اصلی خود به جای استفاده از قدرت و اعمال زور، سلطه خود را از طریق فرهنگ بر جوامع مورد نظر حاکم می‌کند. از این رو باید گفت در

دوران معاصر امپریالیسم یا استعمارفرهنگی مهمترین موضوع این زمینه است و این امر از نگاه تیزبین و نافذ دو شاعر دور نمانده است. معروف و صفّارزاده به ملتها هشدار می‌دهند که مبدا زمینه حضور استعمارگران را فراهم سازند و از سوی دیگر با به کارگیری تعبیری چون « راهزن فرهنگی» و «قاتل» از دولتها و حکام می‌خواهند که از خود بیگانگی و خودباختگی باعث نشود آنان از درک اسلام به عنوان مظهر تمدن باز مانند و استعمار را مظهر تمدن قلمداد کنند. دو شاعر امریکا را قدرتی معرفی می‌کنند که با تسخیر افکار و اذهان ملتها به بهره‌کشی از آنها می‌پردازد.

۳-۳ اشاره به فساد و اختناق حاکم در سرزمین دو شاعر

یکی از مسائلی که پیوسته در اشعار صفّارزاده و معروف مطرح شده، خفقان حاکم بر کشور آنهاست. دولتهای وقت تمام تلاش خود را می‌کنند تا سد راه این شاعران شوند. استعمارستیزی از مضامین ممنوع آن دوران تلقی می‌شده که پرداختن به آن گاهی نابودی شاعر را در پی داشته است؛ چنانکه صفّارزاده در این باره می‌گوید: «اخلاق، دین و مباحث ضد استعماری، مناطق «مین‌گذاری» شده‌ای بود که هرکس به فکر قدم نهادن در آنها می‌افتاد به طریقی نابودی خودش را پی‌ریزی می‌کرد» (صفّارزاده، ۱۳۶۶: ۷۱)؛ اما علی‌رغم تمامی مشکلات و خطرهایی که در این عرصه وجود داشت، افرادی چون صفّارزاده و عبدالمجید به راه خود ادامه‌دادند؛ زیرا آنها این امر را رسالت شاعری خود می‌دانستند و ایمان داشتند که شعر رسالتی است در جهت رهایی انسان از زنجیر ظلم و استعمار و تجاوز که شاعر آن را به دوش می‌کشد: شاعر باید شاعر به واقعه هستی باشد/ و نبض واقعه هستی باشد (صفّارزاده، ۱۳۶۵: ۹۹). با وجود این دولتها نیز برای مقابله و سرکوب آنها از چیزی فرونگذاشتند و تهدید، زندان کردن، به انزوا کشیدن، اخراج از کار، جنگ روانی و ... از اموری بود که حاکمان برای ساکت کردن این شاعران بدانها متوسل می‌شدند. طاهره صفّارزاده در مورد یک نمونه از این برخوردها نسبت به خودش چنین می‌گوید:

آنها خیلی صریح گفتند که ما تو را زندان نمی‌اندازیم که مشهورشوی و چند تا نویسنده خارجی هو و جنجال راه بیندازند، بلکه زنده به گورت می‌کنیم ... ولی مدام وسائل جور می‌شد و مصاحبه‌هایی انجام می‌گرفت که به تخطئه کردن عقاید هنری من، که به سرودن شعر سیاسی و ضد استعماری منجر شده بود، پردازند و این کارها

با مرموزترین شیوه‌ها انجام می‌شد ... مثلاً مدتها شعرهای بلند «سفر زمزم» و «سفر اول»، که نمونه‌های شعر ضد استعماری می‌باشند و نشانگر سبک خاصی در شعر امروز، مورد انتقاد قرار می‌گرفت، سبک و محتوای هر دو را می‌کوبیدند ... (همان، ۱۳۳۶: ۸۶).

معروف نیز در زمان حکومت مبارک، بیست و هشت سال در تبعید بود. او در این-باره می‌گوید: «کشور مصر سالها زیر سلطه حکومت ظالم مبارک بود و ما جرأت فعالیت‌های این چینی (آشکارا) را نداشتیم به‌گونه‌ای که من بیست و هشت سال تبعید بودم و از خارج، امور را هدایت می‌کردم (www.farsnews.net). صفارزاده از فضای خفقان آور حاکم بر کشور به شب تعبیر می‌کند؛ طوری که شب یکی از پربسامدترین واژگان در اشعار سیاسی او به‌شمار می‌آید. شب همه جا و همه کس را فراگرفته است و حاکم دژخیم، خواهان ملتی فرورفته در خواب جهل و بی‌خبری است به‌طوری که اصلاً متوجه رخدادهای زمانشان نشوند:

من شب را می‌کاوم / نهاد شب را می‌کاوم / که کوه و دشت و تعلق را فراگیرد / همسایه را فراگیرد / باید خوابید / باید به امر دژخیمان خوابید / و آمدن روز را / و رفت و آمد همسایه را ندیده گرفت ... (همان: ۱۱ و ۱۲).

سرنوشت کشور و آب و خاک در نظر معروف بسیار حائز اهمیت است و او خود را از آن جدا نمی‌داند؛ از اینکه می‌بیند کشور به دست حکامی بی‌اراده افتاده است که فقط به فکر منافع خویشند از صمیم قلب اندوهگین و گله‌مند است. شکایت او به حکام سرزمین مصر منحصر نیست و همه حاکمان فاسد و عشرت طلب جامعه عربی را در بر می‌گیرد و شکایت خود را با به تصویر کشیدن اوضاع کشور این چنین بیان می‌کند:

مَا أَقْبَحَ عَهْرَ الْعَرَبِ الْمُسْتَعْرَبَةِ / وَقَدْ بَاعَتْ شَرَفَ عَشِيرَتِهَا / مَنْذَ (أَبِي بَكْرٍ) / حَتَّى
خُلْفَاءَ الذَّهَبِ الْأَسْوَدِ / وَدَرَّأَوْشِ مُنْظَمَةِ الْمُؤْتَمَرِ الْإِسْلَامِيِّ / (عبدالمجید، همان: ۱۶۵)
چه زشت و ناپسند است هرزگی عرب مستعربه که از زمان ابوبکر تا حاکمان طلای سیاه و درویشان سازمان کنفرانس اسلامی، شرف قبیله خود را فروخته‌اند.

شاعر معتقد است این عشرت‌طلبی به زمان خاصی منحصر نیست و قدمتی دیرینه دارد؛ از زمان ابوبکر که حکومت به صاحب اصلیش نرسید، بوده و تا الآن، که عصر نفت و طلای سیاه است، ادامه دارد و این فساد نه فقط دامنگیر حاکمان مصر که سران

بی اراده دیگر کشورهای اسلامی و ارتش آنان را، که از انقلابها و قومی‌گریها بهره می‌برند، نیز درگیر نموده‌است؛ پس «مصیبتی که طی تاریخ دامنگیرمان شده، ناشی از فساد عقل عامه مردم و فساد حاکمان است. بنابراین اگر عقل مردم را با آموزش همه جانبه اصلاح کنیم، ملت بیدار می‌شود و در نتیجه برای فاسد ضمیران مجال بقا نمی‌ماند» (غزالی، ۲۰۰۵: ۱۳۷). شاعر که وضعیت بد و ناگوار جامعه را در وهله اول ناشی از فساد و تباهی حاکمان می‌داند در موارد بسیاری این کوس رسوایی و تباهی را بر سر حکام عرب می‌زند و چنین افشاگری می‌کند:

هَآ هِيَ خَمَّارَاتُ عَوَاصِمُنَا / مَلَايَ بِخَوَارِجِ هَذَا الْعَصْرِ / يَفُومُونَ اللَّيْلَ.. مُجُونًا..! / وَ
يَنَامُونَ عَلَى أَرْضِفِهِ الْعَهْرِ / وَكُلُّ مِنْهُمْ يَحْلُمُ..! / وَيُعْنَى فِي الْحَلْمِ عَلَى لَيْلَاهُ..! (عبدالمجید،
همان: ۱۰۴) اینجا میخانه‌های پایتخت ما و انباشته از خوارج زمانه است که شب را با
بی‌حیایی و هرزگی سر می‌کنند و در رؤیا با لیلیشان عشقبازی می‌کنند.

از نظر معروف خوارج فقط به زمان امام علی^(ع) منحصر نبودند، بلکه در هر جامعه‌ای وجود دارند و همین امر باعث شد که فرهنگ و تمدن جامعه نیز دستخوش تغییر گردد و به قهقرا رود:

وَ هَا هُوَ وَاقَعْنَا الْمُرُّ / وَ هَذَا عَالَمُنَا الْعَرَبِيُّ / وَ تَلَكَ أَمَانِيهِ الْكُبْرَى..! / وَ تَقَافَتُهُ / وَ حَضَارَتُهُ /
وَ رَوَاهُ..! (همان) و این است واقعیت تلخ ما و این است جهان عربی ما و این است
آرزوهای دور و درازش و فرهنگ و تمدن و رؤیاهایش.

صفّارزاده نیز زمانی که در خارج از ایران به سر می‌برد از چهره واقعی شاه ایران، که یکی از سرسپردگان امپریالیسم بود، پرده برمی‌داشت و تا جایی که می‌توانست ماهیت واقعی او را برای جهانیان افشا می‌کرد. نظر یکی از نویسندگان درباره او مؤید همین مطلب است:

من خوشوقتیم که به امریکا آمدم... به خاطر آشنایی با شاعری ایرانی که تصور غلط مرا نسبت به یک گوشه جهان اصلاح کرد. ما از طریق رسانه‌های گروهی جیره خوار، شاه ایران را یک رهبر سیاسی مستقل و دوست ملتش می‌شناختیم و حال آنکه او صمیمی‌ترین دوست امپریالیسم در خاورمیانه است (صفّارزاده، ۱۳۶۶: ۸۳).

صفّارزاده فقط روایتگر خفقان حاکم بر سرزمین خود نیست، بلکه «شعرهای او ناظر به اندیشه‌ای درگیر با مناسبات جهانی است. نگاه شاعر به هیچ وجه بومی و مقید نیست. اندیشه او در تبادل با مناسبات سیاسی - اجتماعی جهان شکل می‌گیرد» (احمدی،

۱۳۸۴ : ۳۴). او از خفقان و اختناق جهانی سخن می‌گوید؛ از آزادی بیانی که توسط سلطه‌جویان از جهانیان ربوده شده‌است؛ از این‌رواست که شخصی چون ژنرال دوگل، بی‌ادبترین مهمان جهان شناخته می‌شود (همان، ب، ۱۳۸۶: ۲۷)؛ زیرا دوگل در تورتو اشاره‌ای کرد به اوضاع / و دوگل در اتاوا اشاره‌ای کرد به اوضاع / و دوگل در مونترال سینه‌اش را صاف کرد و گفت / زنده باد کوبک آزاد» (همان، ۳۲).

واکنش و پاسخ سلطه‌گران در برابر گفته او این بود: چمدانش را از دیوار شب به روزی بلند پرتاب کردند» (همان، ۳۲). عبدالمجید نیز بسیار زیبا و تأثیرگذار با افسوس از وضع کنونی جامعه، گذشته درخشان جامعه اسلامی را به یاد می‌آورد و آن را با وضعیت اسفبار کنونی مقایسه می‌کند. جامعه‌ای که زمانی از فرهنگ و تمدن و تاریخی کهن و درخشان برخوردار بود، اکنون به مملکتی عقب مانده تبدیل شده است که هر زیاده‌خواهی دستی بدان دراز می‌کند. در چنین موقعیتی و با چنین وضع و خیمی فقط یک نفر می‌تواند جامعه را از این منجلاب نجات دهد و به صبح روشنایی برساند:

عَلَّ الْقَمَرَ الْغَائِبَ / خَلْفَ السُّحْبِ الدُّكْنَاءِ / يَعُودُ إِلَيْنَا مِنْ مَنَافَاهُ..؟! (عبدالمجید، همان: ۱۰۵)
 باشد که آن ماه تابناک غایب از نظر از پس ابرهای تیره و تار و از تبعیدگاهش به سوی ما بازگردد.

صفاً زاده نیز یادآور این امر می‌شود:
 همه / همه / همرازند / و جنگ جاودانه حق / به پیشواز محو ستم‌ها / به پیشواز آمدن عدل / به پیشواز آمدن اوست (صفاً زاده، الف ۱۳۸۶: ۴۱).

بحث «ظهور» و «منجی» در این اشعار آشکارا نمایان است و عقیده دو شاعر را نسبت به این مباحث اعتقادی نشان می‌دهد. بنابراین هر دو در تمنای ظهور نجات دهنده‌ای هستند که این وضع ناگوار را پایان دهد. می‌توان گفت هر دو شاعر به آینده خوش‌بین هستند. اصولاً شعر انقلابی شعری است خوش‌بین به آینده؛ زیرا انقلابیگری به این معناست که شاعر طالب تغییر وضع موجود است؛ در این صورت طبعاً وضع مطلوبی در نظر دارد که امیدوار است به آن برسد (النقاش، ۱۹۷۲: ۹۱). شاعر متعهد مصر فقط از فساد و تباهی حاکمان شکوه نمی‌کند؛ زیرا اینان علاوه بر فساد و تباهی به ایجاد فضای رعب و اختناق نیز دست می‌زنند و با ایجاد وحشت سعی می‌کنند مردم را از

انقلاب و مداخله در سرنوشت سیاسی و اعتراض به اوضاع مملکت منصرف سازند و همین امر خشم معروف را برمی‌انگیزد:

كَمْ أَبْدَعَ الشَّعْبُ وَ أَبْتَكَّرَتْ قَرِيحَتُهُ / فَلَمْ يَكُنْ أَجْرُهُ إِلَّا بَأْنَ قَمَعًا / يَبْنِي « سَنَمَارُ » قَصْرًا
لَا تُضَارِعُهُ / قُصُورُ عَادٍ / فَلَا يُجْزَى بِمَا صَنَعَا..! (عبدالمجید، همان: ۱۲۵) چه بسیار که
ملت به ابداع و ابتکار دست زد؛ اما پاداشی جز سرکوبی عایدش نگشت. سنمار
قصری بنا نهاد که قصرهای عاد نیز همپایه‌اش نبود؛ اما پاداشی در خور ساخته‌اش
نداشت.

صفارزاده نیز شاه ایران را چون فرعون و ضحاک ماردوش به تصویر می‌کشد و
استعمارگران را مارهایی می‌داند که از مغز جوانان این مرز و بوم تغذیه می‌کنند و
هویت آنها را به یغما می‌برند:

سال گذشته / سال هلاکت آن ماردوش بود / با نیش مارها / که یاوران بزرگش
بودند / و در هلاکت هویت ما / هر صبح و شام / از مغزهای خوب جوانان خوردند
(صفارزاده، الف، ۱۳۸۴: ۷۰).

آری در چنین فضای سرشار از سرکوب و اختناق، استعدادها و قریحه مردم نیز به
باد فنا گرفته می‌شود. دو شاعر با استفاده از تمثیل‌هایی بسیار بدیع توانسته‌اند این
سرکوب را چنین زیبا به تصویر کشند. معروف از بین رفتن استعدادها و نوآوریهای
مردم را به نابودی سنمار تشبیه ساخته است که برای ساختن قصری زیبا و بی بدیل،
جان خود را از دست داد. البته این سرکوب باعث نمی‌شود که شاعر رعب و وحشتی
به خود راه دهد. از همین‌رو سلاح سرخ زبانش را به واگویی این وضع ناگوار و برائت
از آن به کار می‌گیرد:

أَفُ لِلسُّلْطَانِ / إِذَا قَامَ يُهْرَجُ فِي ذَاكِرَةِ البَشَرِيَّةِ..! / أَفُ لِلرَّاعِي / لَوْ قَامَ يُجْرَجُ شَعْبًا فِي
الْأَسْوَاقِ / كَمَا الْأَغْنَامِ / وَ يُلْجِمُ ألسِنَةَ الصِّدْقِ / وَ يَقَطِّعُهَا / وَ يَحْزُ الْأَعْنَاقَ عَلَى الظَّالِمَةِ / وَ
التُّهْمَةَ / وَ يَطْبِقُ قَانُونَ الهمجِيَّةِ / وَ يَسُوقُ النِّسْوَةَ لِلسَّبِي / وَ يَرْهَبُ أَطْفَالَ / وَ يَحَارِبُ
شَيْخًا وَ صَبِي / وَ يُؤَلِّفُ شعْرًا / وَ يُجَاهِرُ بَعْدَاءَ نَبِي / أَفُ لِلشَّعْرِ إِذَا قَامَ يُجَاهِرُ / بَعْدَاءَ
نَبِي..! (عبدالمجید، همان: ۴۱) اف بر سلطان اگر خاطره بشریت را به آشوب و فتنه
اندازد. اف بر رهبر اگر ملتی را چون گوسفندان در بازارها بکشاند و زبانهای راستین
را لگام نهند و قطع کند و گردن‌ها را به گمان و تهمت بزند و قانون وحشی‌گری را
اجرا کند و زنان را به اسیری ببرد و کودکان را بترساند و به جنگ با کوچک و بزرگ

رود و شعری بسراید و در آن آشکارا با پیامبر(ص) دشمنی ورزد. اف بر شعری که آشکارا به دشمنی با پیامبر(ص) برخیزد».

صفّارزاده نیز بیان می‌کند که هرگز عقب‌نشینی نخواهد کرد: «اصولا من حالا دیگر خوب می‌دانم که آدم وقتی با استعمار در افتاد، درگیریش ابدی است» (صفّارزاده، ۱۳۳۶: ۹۹). گرچه استعمار و حامیانش در جهت ساکت کردن مبارزان اقدام می‌کنند، مبارزان بیدار عرصه را خالی نخواهند کرد:

لبهای دوخته / دیشب را / چون هر شب / یا رب کردند / بر بوریای مسجد بیداران / جایی برای خفتن نیست (همان: ۱۰۵) و آنچه می‌بالد در تو / فریاد سرکشی است / که هیکل ستبر ستم / قصد فرونشاندن آن را دارد / تو کیستی ؟ / تو ملت ستمزده دنیایی / من شاعرم / و آبروی ستم را همواره برده ام (همان، ۱۳۶۶: ۷۲).

از آنچه در این بخش گفته شد برمی‌آید که دو شاعر با استفاده از تعبیرنمادین و تمثیل گونه مانند «شب»، «فرعون»، «ضحاک»، «خوارج» به گونه‌ای تأثیرگذار، فضای پر از اختناق جامعه را به تصویر کشیده‌اند و ایمان دارند که وضعیت بد و تأسفبار جامعه، ناشی از فساد حاکمان است. هر دو شاعر در اشعار خود ظهور و منجی را تنها راه رهایی جامعه از چنگال استعمار می‌دانند و در راه مبارزه با استعمار از سلاح شعر خود استفاده می‌کنند و در این راه هیچ پروایی ندارند؛ زیرا معتقدند که کلمه سلاحی است که شاعر با آن از مقاصد، افکار، دغدغه‌ها و وجود تهدید شده خویش دفاع می‌کند و زمانی که یک ملت به سلاحی مستقیم تبدیل شود، پیروزی در قدرت غلبه و رویارویی با ظلم تحقق می‌یابد و همین امر ارزش مطالبه پیکارگرانه‌اش را حفظ خواهد کرد (مقاله، ۱۹۹۲: ۳۸).

۳- ۴ پایداری و مقاومت

پایداری و مقاومت یکی از ارکان اصلی شعر صفّارزاده است. او در اشعارش استقامت را سرلوحه کار خود قرار داد. وی از توقف و رکود ملتها بیزار بود. توصیه وی به عنوان شاعر متعهد به مردم کشورش و سایر ملتها این است که به رغم موانع و مشکلات، از مبارزه و تلاش دست برندارند و پایداری پیشه کنند؛ چرا که: «رفتن به راه می‌پیوندد / ماندن به رکود» (همان، ۱۳۶۵: ۹۴). او به خوانندگان اشعارش یادآور می‌شود که:

انسان حق طلب و آزاد به آسمان می ماند / که در نهایت دلتنگی ها / همگام با زمین / عبور خودش را جایز می داند / و در نهایت تاریکی ها / بی اعتنا به فصل به پیش می - راند / به سوی نقطه ای ناپیدا / به سوی وعده ای از معلوم» (همان، الف، ۱۳۸۴: ۲۰).

انفعال و توقف و شعار دادن خالی، صفت مبارز واقعی نیست. از نظر او مبارز اصیل قائم به ذات و هوشیار است. او آگاهی و بیداری را لازمه مبارزه می داند و از حاضران در این عرصه می خواهد که مکر و فریب دولتهای سلطه جو را لطف قلمداد نکنند و بدانند که الطاف این دولتها جز اموری پوچ و پوشالی بیش نیست:

اما رهرو کسی است / که در فصول شبانه / و در ظهور نئونهای رنگ / آفتاب را می - پیماید / وقتی در آفتاب قدم بر می داری / با آفتاب / سایه تو / زاویه قائم می سازد / قائم به ذات باید بود / انسان مؤمن / انسان دلشکسته که نیک می داند / در سنگسارهای جهانی / الطاف این و آن / سنگرهای شیشه ای / و چترهای کاغذی فانی هستند (همان: ۱۱۱).

معروف عبدالمجید، گرچه حجم زیادی از ابیات خود را به توصیف چهره استعمار و آشکار کردن اوضاع اسفبار جامعه و توییح حکام بی اراده و فاسد و وجود اختناق در جامعه اختصاص می دهد، تمام مشکلات جامعه را در این عوامل محدود نمی کند؛ بلکه اعتقاد دارد اگر مردم در مقابل ظلم و ستم سکوت کنند و به سبب ترس و وحشت از حکومت، نسبت به سرنوشت خود بی اراده شوند به دست خویش سرنوشت خود را به تباهی سپرده اند. بدیهی است که تداوم ترس در میان مردم، ناخواسته یا به صورت قهری یا آنان را به اطاعت از حکومت وامی دارد و یا به گزیدن گوشه عزلت و ترجیح امنیت فردی و زندگی شخصی و خصوصی خویش بر امنیت جمعی و یا هر وظیفه اجتماعی دیگر مجبور می سازد (محسنی، ۱۳۹۱: ۴۳۵). از نظر معروف، استعمار و استکبار فقط زمانی از بین خواهد رفت که همه مردم احساس مسؤلیت کنند و به پا خیزند و در برابر رفتار تبهکارانه آنها مقاومت ورزند:

كَيْسَتْ فِي عُنُقِي لَزِيدَ بَيْعَةٍ / كُلُّ رَجَالٍ مَدِينَتَنَا «إِبْنُ عَقِيلٍ» / وَ جَمِيعُ نِسَاءِ مَدِينَتَنَا «طَوْعَةَ» (عبدالمجید، همان: ۴۸) مرا با یزید هیچ بیعتی نیست. همه مردان شهر ما ابن عقیلند و همه زنان شهرمان، طوعه.

رویارویی و مقاومت از دیدگاه معروف مرد و زن نمی شناسد و از آنجا که هر روز عاشورا و هر سرزمینی کربلاست، باید هر انسانی هم خود را یار حسین و حسینیان بداند. بنابراین هر مردی اگر خود را ابن عقیل نداند و هر زنی اگر بسان «طوعه» از

حامیان امام حسین^(ع) نباشد، هیچ انقلابی به وقوع نخواهد پیوست؛ از این رو امثال ابن عقیل‌ها و طوعه‌هاست که تداوم بخش خط سرخ شهادتند و در این راه از جان می‌گذرند. این مضمون را در شعر صفارزاده هم شاهدیم؛ آنجا که می‌گوید:

و حنجره‌های زخمی / زیر فشار ظلم ابر باطلها / مدام می‌خوانند / « ما در محاربه هستیم / با هرکه با حسین به جنگ است / و در صلحیم / با هرکه با حسین به صلح است » / حسین نام دیگر حق است / حق آینه است / که چون شکسته شود / هر ذره‌اش / دوباره آینه‌ای خواهد شد / سپید و روشن و کامل / هر ذره‌اش بطالت ناحق را / افشاگرانه / ابراز می‌کند» (صفارزاده، الف، ۱۳۸۴: ۳۷).

معروف علاوه بر اینکه در مقابل دشمن از سلاح شعر مدد می‌گیرد، سلاح شمشیر را نیز از یاد نمی‌برد، یعنی هم با سخن و هم با عمل به دفاع و مقاومت می‌پردازد:

سِيفِي لَمْ يُصْنَعْ لِلْأَعْمَادِ..! / فَإِنْ أَزْدَادَتْ طَرْفَةً عَيْنٍ أُخْرَى / فَلْتَشْهَدْ أُنِّي لَسْتُ بِمُزْدَادٍ / لَسْتُ بِمُزْدَادٍ.. / لَسْتُ.. بِمُزْدَادٍ..! (عبدالمجید، همان: ۵۱) شمشیر من برای غلاف ساخته نشده است؛ پس اگر به اندازه پلک زدن طولانی شود، تو شاهد باش که من بر زندگیش نمی‌افزایم... نمی‌افزایم... نمی‌افزایم.

صفارزاده نیز مبارزه را وظیفه عموم مردم می‌داند و آن را به طیف، گروه یا قشر خاصی منحصر نمی‌داند. او بارها در اشعارش به مردم بی‌اعتنا تاخته و بر این باور است که دولتهای استعمارگر برای رسیدن به اهداف شوم و پلید خود ملتها را به سمت بی‌اعتنایی و عدم آگاهی سوق می‌دهند. با وجود این هشدار می‌دهد هنوز هم افراد هوشیار و بیدار وجود دارند:

من اهل مذهب بیدارانم / و خانه‌ام دو سوی خیابانی است / که مردم عایق / در آن گذر دارند (صفارزاده، همان: ۱۰۲).

صفارزاده در جای جای اشعار سیاسی - اجتماعی در بعد ملی و جهانی پس از به تصویر کشیدن سایه سیاه سلطه، بشارت دهنده روشنائی آزادی است. او از سلطه‌جویان داخلی و خارجی به دقیانوس تعبیر می‌کند و متذکر می‌شود که همچون اصحاب کهف باید دقیانوس زمان را به هیچ گرفت و شکوه و عظمت ظاهری و پوشالی آن را درهم شکست:

از آفتاب می‌گفتم / در سایه نیز روشنی بسیاری است / از خنده‌های تاریخی / قامت دقیانوس است / که از گذاشتن سایه یک گربه بر لب بام / بر خود لرزید / و یارانش بدل به یار شدند (همان: ۱۱۳).

او به کسانی که پایداری می‌ورزند اطمینان خاطر می‌دهد که پیروزی از آن ایشان است؛ اگر این راه را همچنان ادامه دهند:

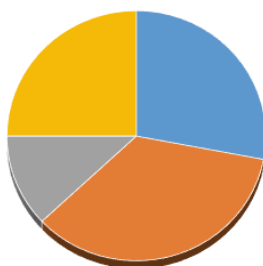
راه شما و ما و خلق فلسطین / و راه تمام خلقهای تحت ستم / از معبر سکوت و سلطه‌گری / به هم پیوسته است / ما راه را دنبال می‌کنیم / و فتح با ما خواهد بود / صبحگاه / از دل تاریک بیرون می‌آید / و در حقیقت / از پس تاریکی برمی‌آید (همان ، الف، ۱۳۸۴ : ۲۰).

بنابراین از مطالعه اشعار دو شاعر چنین برمی‌آید که مقاومت جزء جدانشدنی موضوعات اشعار دو شاعر به شمار می‌رود و هر دو مردم را به مبارزه هوشیارانه و آگاهانه پایداری دعوت می‌کنند و برای نشان دادن این مهم امام حسین^(ع) را مظهر مقاومت معرفی می‌کنند.

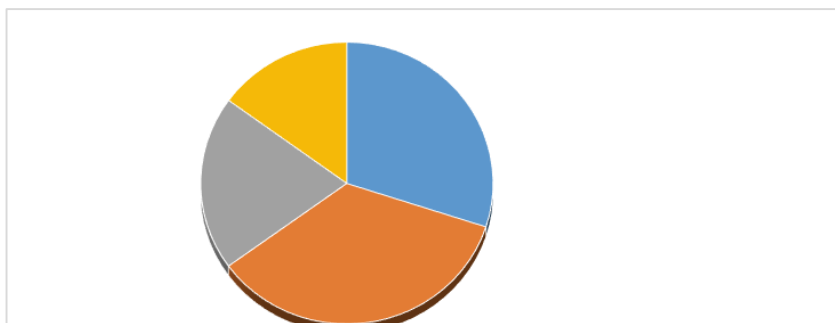
یافته‌های پژوهش

یافته‌های تحقیق حاکی است که بیشترین میزان توجه دو شاعر به استعمار فرهنگی است که از نظر بسامد ۳۵٪ اشعار آنها را دربرمی‌گیرد. ترسیم چهره استعمار، اولویت دوم دو شاعر است که میزان آن در شعر صفارزاده به ۲۸٪ و در شعر عبدالمجید به ۳۰٪ می‌رسد. پایداری و مقاومت در شعر صفارزاده به نسبت شعر عبدالمجید کم‌رنگتر است و در شعر صفارزاده به ۱۲٪ و در مقابل در شعر عبدالمجید این میزان به ۲۰٪ افزایش یافته است. فساد و اختناق حاکم بر کشور نیز منظور نظر دو شاعر بوده که ۲۵٪ اشعار صفارزاده و ۱۵٪ اشعار عبدالمجید دربرگیرنده آن است. بر این اساس می‌توان اذعان کرد که دو شاعر در پرداختن به استعمار فرهنگی رویکردی یکسان دارند؛ اما شدت و ضعف این توجه متفاوت است که در نمودارهای ذیل میزان آنها نمایش داده شده است.

بسامد موضوعات شعر طاهره صفّارزاده



بسامد موضوعات شعر معروف عبدالمجید



نتیجه

استعمارستیزی به عنوان پدیده سیاسی اجتماعی در ادبیات متعهد بازتاب و نمود قابل توجهی یافته است. طاهره صفارزاده و معروف عبدالمجید از شاعران جبهه متعهد به-شمار می آیند که به این موضوع توجه ویژه ای کرده اند. آنچه بر شدت و قوت این موضوع در شعر آنها دامن می زند، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و مصر و پیشینه آن است. این دو شاعر، رسالت اصلی شعر خود را مبارزه با استعمار قرار داده اند. در این مسیر صفار زاده نسبت به عبدالمجید رویکرد تندتر، صریحتر و بی پرواتری دارد. آنها مقدمه کار خود را معرفی استعمار و ترسیم چهره آن و افشای ماهیت پلید آن قرار داده اند و برای این مهم، شیوه و زبانی نمادین برمیگزینند؛ به عبارت دیگر می توان گفت به کارگیری رمز و نماد از شگردهای هنری این دو شاعر به شمار می آید. معروف عبدالمجید بیشتر از نمادهای صدر اسلام همچون بنی امیه و خوارج بهره برده و صفارزاده از نمادهای تاریخی ایران باستان مانند ضحاک مدد جسته است.

آنها در مبارزه با استعمار، نگرشی فرامرزی دارند. عبدالمجید جهان عرب را در کنار مصر قرار داده است و صفارزاده عرصه جهانی را مد نظر دارد. به طور کلی آنچه در ارتباط با استعمار بیشتر مورد توجه قرار می گیرد، تاراج ثروت ملی ملتهاست؛ اما صفارزاده و عبدالمجید مسئله استعمار فرهنگی را در رأس توجه قرار داده و بیش از هر موضوع دیگری به این امر پرداخته اند؛ پیروی این امر به معرفی استعمار، فساد و اختناق جامعه و ضرورت مبارزه، مقاومت و پایداری نیز تأکید می کنند و هر دو شاعر قیام و شهادت امام حسین را الگوی سازنده مقاومت و پایداری همه ملتها معرفی و اذعان می کنند

که راه سبز مقاومت و پایداری از خط سرخ شهادت می‌گذرد.

منابع

- آشوری، داریوش؛ فرهنگ سیاسی؛ چ دوازدهم، تهران: نشر مروارید، ۱۳۸۷.
- احمدی، پگاه؛ شعر زن از آغاز تا امروز؛ تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۴.
- بهی، محمد؛ اندیشه نوین اسلامی در رویارویی با استعمار غرب؛ ترجمه سید حسین سیدی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
- پروینی، خلیل؛ الأدب المقارن (دراسات نظریة و تطبیقیة)؛ تهران: سمت، ۱۳۹۱.
- خزعلی، انسیه؛ امام حسین (ع) در شعر معاصر عربی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- خضری، حیدر؛ الأدب المقارن فی ایران والعالم العربی؛ تهران: سمت، ۱۳۹۲.
- خوری، فیلیپ؛ شرق نزدیک در تاریخ قمر آریان؛ تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۲.
- دانشیان، کاظم؛ درباره امپریالیسم؛ تهران: آگاه، ۱۳۶۱.
- دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- زرقانی، سید مهدی؛ ادوار شعر معاصر فارسی؛ چ سوم، تهران: ثالث، ۱۳۸۳.
- زمانی، مصطفی؛ راه و بیراهه یا سرنوشت استعمار در ممالک اسلامی؛ چ نهم، قم: پیام اسلام، ۱۳۶۹.
- ساعی، احمد؛ مسائل سیاسی اقتصادی جهان سوم؛ چ چهارم، تهران: سمت، ۱۳۸۰.
- سعید، ادوارد؛ فرهنگ و امپریالیسم؛ ترجمه اکبر افسری؛ چ دوم، تهران: توس، ۱۳۷۷.
- صفّارزاده، طاهره؛ الف: دیدار صبح؛ چاپ اول، تهران: پارس کتاب، ۱۳۸۴.
- _____؛ ب: سفر پنجم؛ تهران: پارس کتاب، ۱۳۸۴.
- _____؛ الف: بیعت با بیداری؛ چ ششم، تهران: پارس کتاب، ۱۳۸۶.
- _____؛ ب: طنین در دلنا؛ چ سوم، تهران: هنر بیداری، ۱۳۸۶.
- _____؛ ج: سد و بازوان؛ چ دوم، تهران: هنر بیداری، ۱۳۸۶.
- _____؛ مردان منحنی؛ چ دوم، شیراز: نوید، ۱۳۶۶.
- _____؛ حرکت و دیروز؛ چ دوم، شیراز: نوید، ۱۳۶۵.
- عبدالمجید، معروف؛ بلون الغار بلون الغدیر؛ قم: مرکز الأبحاث العقائدیة، ۱۴۲۰.
- عنایت، حمید؛ سیری در اندیشه سیاسی عرب؛ چ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- غالی، شکری، ادب المقاومة، بیروت: دار الآفاق الجدیدة، ۱۹۷۹.



الغزالی، محمد؛ الإسلام و الأوضاع الإقتصادية؛ اسكندريه: نهضة مصر للطباعة و النشر و التوزيع، ۲۰۰۵.

الغزالی، محمد؛ كفاح دين؛ قاهره: مكتب و هبة. ۱۹۹۱

کاژدان، آ؛ تاريخ جهان باستان؛ ج ۲، ترجمه صادق انصاری و ديگران، تهران: اندیشه، ۱۳۵۳.
محسنی، علی اکبر؛ نشانه های استبداد از منظر شعر نزار قبانی؛ ادبيات پايداری، ش ۶، ۱۳۹۱؛ ص ۲۵۹ تا ۵۳۳.

محسنی نیا، ناصر؛ ادبيات تطبیقی در جهان معاصر (کلیات، مبانی نظری، مکاتب)؛ تهران: علم و دانش، ۱۳۹۳.

مقالح، عبدالعزيز، صدمة الحجاره؛ بيروت: دار الآداب، ۱۹۹۲.

ملک‌زاده، مهدی؛ تاريخ انقلاب مشروطيت؛ ج ۱ - ۳، تهران: سخن، ۱۳۸۳.

مومسن، ولفگانگ؛ نظریه‌های امپریالیسم؛ ترجمه احمد ساعی، تهران: قومس، ۱۳۷۶.

النقاش، رجاء محمود درویش شاعر الأرض المحتلة؛ ج دوم، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر، ۱۹۷۲.

منابع اینترنتی

www.tebyan.net
www.haghbaalist.blogfa.com
www.yazainab.org
www.farsnews.net